

نگاه

چرا باید مینی سریال «بچه‌گوزن» را ببینیم؟

به دنبال درمان تروماهای زندگی‌مان باشیم

فرزانه‌متین

«بچه‌گوزن»، مینی‌سریال بریتانیایی نیمه اول ۲۰۲۴ بود که از شبکه نتفلیکس به نمایش درآمد؛ یک کمدی گروتسک برآمده از شخصی‌ترین تروماهای زندگی سازنده سریال.

ریچارد گاد خالق سریال «بچه‌گوزن» است که علاوه بر آن، نقش اول مرد را در این اثر برعهده دارد. «بچه‌گوزن»، نمایشی حقیقت‌محوردر ژانر درام، کمدی سیاه و روان‌شناختی است. سریالی شوکه‌کننده که ریچارد گاد آن را با الهام از تجربه‌های تلخ خودش در زندگی به تصویر می‌کشاند. از این رو تجربه دیدن این سریال با سایر آثار دیگر متفاوت است.

داستان این سریال حول محور شخصیت دانی دان، متصدی بار و کم‌مدین در لندن می‌گذرد. او یک روز با مشت‌ری به نام مارتا روبه‌رو می‌شود که به‌شدت غمگین است؛ از این رو، یک فنجان چای میهمانش می‌کند تا او را خوشحال کند. مارتا وابستگی شدیدی به دانی پیدا می‌کند، به‌طوری که هر روز به محل کار او می‌رود، سپس در اینترنت او را اذیت می‌کند، شبانه‌روز برایش ایمیل می‌فرستد و سرانجام به تعقیب او می‌پردازد تا اینکه دانی، مارتا را به پلیس گزارش می‌دهد. او دستگیر، متهم و محکوم به ۹ ماه حبس می‌شود.

در طول نمایش این سریال پیچیده و البته پخته، متوجه می‌شویم که هم دانی و هم مارتا در گذشته‌شان دارای زخم‌ها و تروماهایی بودند که درمان نشدند. دانی در ابتدا از روی دلسوزی به مارتا توجه نشان می‌دهد، اما مارتا یک استاکر است؛ تعقیب‌کننده به‌خصوص به فردی که دیوانه‌وار علاقه‌مند است. او همچنین سابقه‌دار بوده است. استاکری یک اختلال روانی است، بیماری است و نباید ساده از این مقوله گذشت. درواقع دان یا گاد با کسی روبه‌رو شده که حساب‌شده و موزیانه و از روی عمد عمل نمی‌کند، بلکه خود فرد به‌شدت آسیب‌پذیر و مضطرب و دارای تنش روانی است. دانی از سوی مارتا به‌شدت اذیت می‌شود، اما اقدامی علیه او نمی‌کند و تا جایی هم مخاطب با دانی همذات‌پنداری کند. اما هرچقدر دانی کوتاه می‌آید، آزارها بیشتر می‌شود و عکس‌العمل جدی از دانی دیده نمی‌شود. در این مرحله مخاطب با خود می‌گوید: هر بلایی سر او بیاید حقش است. این درگیرکردن مخاطب با سوزه و افکار و عواطف ضدتوقیفی که در حین نمایش فیلم آن را تجربه می‌کند، اگر نکوییم شاهکار است، به نوعی نیوخ سازندگان سریال را می‌رساند و نباید منکر این قضیه شد که «بچه‌گوزن»، هم از لحاظ تدوین و هم تصویر، مخاطبان را به‌نوعی اذیت می‌کند.

فرم روایی سریال با اینکه بسیار جدید است، اما دست روی یکی از سوزه‌های تکراری و مهم روان‌شناسی گذاشته است. ریچارد گاد یا همان دانی دان سال‌ها قبل از آنکه با مارتا آشنا شود از سوی نویسنده‌ای چندین بار مورد آزار و اذیت قرار گرفته و از این رو اعتمادبه‌نفسش بسیار پایین آمده بود. او برای این آزارها از کسی کمکی نگرفته بود و به دلیل داشتن تجربیات تلخ، نشان‌دادن توجه از سوی مارتا در چند جلسه اول باعث شده بود که داری اعتمادبه‌نفس گادش شود. دانی از آنجایی که در ارائه نمایش کمدی هم ضعیف عمل می‌کرد، به‌شدت افسرده شده بود از این رو خودش، نقش مهمی در تداوم مزاحمت‌ها از سوی مارتا داشت. او اگر به‌جای دلسوزی نسبت به مارتا همدلی نشان می‌داد، باید گزارش او را زودتر به پلیس می‌داد، نه بعد از شش ماه مزاحمت‌های دردسرساز. دانی به دلیل حمل تجربه‌های منفی گذشته‌اش، توان تصمیم‌گیری و برخوردی قاطعانه را نداشت. او این احساس شکنندگی را به خوبی به مخاطب القا می‌کند؛ از این‌رو تماشاگر را عصبانی و کلافه می‌کند. در واقع دانی امنیت را از ناامن‌ترین آدم دنیا طلب می‌کرد؛ او آزارگرش را دوست داشت مانند زندانی که زندان‌بانش را دوست دارد.

اوج این سریال زمانی است که دانی در حین نمایش کمدی‌اش، داستان زندگی و مورد آزار و اذیت قرارگرفتن و عدم توجه دیگران به خودش را با صراحت بیان می‌کند؛ صحنه‌ای که مخاطب را به گریه می‌اندازد که از قشنگ‌ترین و باجسارت‌ترین سکانس‌هایی است که خالق این سریال، آن را به نمایش می‌گذارد. در واقع دانی روح خودش را برای ما عریان کرده است. او در بخشی از صحبت‌هایش می‌گوید: «این آزارها من را تبدیل به کسی کرد که آدم‌های عجیب را جذب کنم». ریچارد گاد درمورد این بخش از زندگی‌اش در مصاحبه‌ای، گفته: «من با کلی احساس شرم و شرمساری بزرگ شدم. در واقع فکر می‌کنم تنها راه پشت سر گذاشتن این عواطف منفی این است که شاخ‌به‌شاخ با آنها روبه‌رو شوم.»

سریال «بچه‌گوزن» خنده‌دار نیست، بلکه به زعم من، غم‌انگیز است. زمانی که تروماها درمان نشده باشند، مانند دملی چرکین همیشه سرپا هستند. از این رو هرکسی می‌تواند به شخص آسیب‌پذیر، بدون اینکه شخص آسیب‌دیده بتواند کاری کند. درنهایت سریال به شیوه‌ای دراماتیک و تلخ پایان می‌یابد.

این بار دانی است که خودش را به مارتا وصل می‌کند و با اینکه مارتا در زندان است، ساعت‌ها صدای ضبط‌شده مارتا را گوش می‌دهد و خودش را اذیت می‌کند. سریال به گونه‌ای تمام می‌شود که دانی این‌بار مانند مارتای غمگین پشت میزی در بار نشسته است و متصدی بار که مرد است دلش برای او می‌سوزد و به او یک نوشابه رژیمی (نوشیدنی مورد علاقه مارتا) می‌دهد و دانی در نقش مارتا فرو می‌رود و این چرخه باطل دوباره تکرار می‌شود. از این رو، سریال هفت قسمتی بچه‌گوزن را باید به‌عنوان یک اثر هنری و روان‌شناسی ستایش کرد نه نمایشی سرگرم‌کننده.

آگهی برگزاری مجمع عمومی فوق العاده نوبت اول انجمن صنفی کارگری عکاسان سینما استان تهران
<p>پیرو جلسات متعدد هیئت مدیره جهت برپورسانی اساسنامه انجمن براساس شرایط روز از کلیه اعضای محترم انجمن صنفی مذکور دعوت میگردد که در روز دوشنبه مورخ ۱۵ مرداد ساعت ۱۱ در محل خانه سینما شماره ۱ واقع در بهار جنوبی کوچه سمنان پلاک ۲۹ حضور بهم رسانند.</p> <p>دستور جلسه مجمع فوق العاده اصلاح موادی از اساسنامه شامل:</p> <p>۱- ماده ۲بندا ۲... ماده ۱۴... ماده۱۵-تبصره های ۱و ۲... ماده۱۶... ماده۱۷... ماده ۱۸... فصل ۲... بنده ۶... ماده ۶... ماده۷ و تبصره های ۵،۶،۷... ماده ۱۰ تبصره ۲... ماده ۱۱ تبصره ۱و ۲... ماده ۱۲ بند ۱ و ۴... تبصره ۴ فصل ۴ ماده ۴ و ۴ و ۱ و ۱ا تبصره... ماده ۱۶... فصل ۵ ماده ۴</p>
<p>هیات مدیره انجمن صنفی کارگری عکاسان سینما استان تهران</p>

دمانس و بیماری آلزایمر به دلیل ماهیت ترازیک خود قابلیت دراماتیک خوبی برای تبدیل‌شدن به قصه دارد. متین اوچانی اما این بیماری را از موقعیت ترازیک به روایتی استراتژیک درباره خانواده تبدیل می‌کند. قصه فیلم دربار مادر پیری به اسم خان جون است که دچار دمانس شده، اما هنوز اصلی‌ترین آرزویش را از خاطر نبرده است؛ گویی آرزوهای آدمی هرگز دچار فراموشی نمی‌شود، به‌ویژه آرزوهایی که ریشه در یک باور و عقیده داشته باشد که آنچه آدمی به آن مؤمن است، نه در حافظه که در جانش می‌نشیند و همواره به حیات خود ادامه می‌دهد. زخمی‌ترین حافظه‌ها هم باورهایش را ا مضار می‌کند تا در حضور آنها به حیاتش معنا ببخشد.

خان جون (فریده سپاه‌منصور) تجسم همین معناست که همواره از باورش باور می‌شود که گرچه زوال حافظه حالش را ناخوش کرده، اما همچنان از آرزوی خود که رفتن به مکه و زیارت کعبه است، حالش خوش می‌شود. گویی رؤیای حج، حجت زیست اوست و همین موجب می‌شود تا آرزویش علیه فراموشی مقاومت کند و بار همیشه مؤمن باشد. از این حیث می‌توان فیلم را در بستر روان‌کاوی تجربه مؤمنانه قابل‌تامل دانست و به این اندیشید که چه نسبتی بین نسیان و ایمان وجود دارد و آیا باورها متکی به حافظه‌اند یا فراتر از آن می‌نشینند.

با این‌حال، فیلم «این جمعیت قابل کنترل» قصه‌اش را صرفاً در بازنمایی و روایت این موقعیت و معنا محدود نمی‌کند، بلکه با محوریت یک قصه شخصیت‌محور، نهاد خانواده و مناسبات آن را به موزات این شخصیت در کانون درام قرار داده تا مقام مادر و منزلت خانواده را بازنمایی کند؛ مادری که دو پسرش هم متفاوت‌اند و هم اختلاف نظر دارد. یحیی (محمدرضا داوودنژاد) برادر بزرگ‌تر دچار اعتیاد است و محسن (علیرضا استادی) بر سر این مسئله

نگاهی به فیلم «این جمعیت قابل کنترل»

جدال نسیان و ایمان

رضاضامنی

و اینکه او نسبت به خانواده، به‌ویژه مادر مسئولیت‌پذیر نیست جنگ و جدال دارد. فیلم تک‌لوکیشنی است و در فضای خانه می‌گذرد. البته خانواده قدیمی و حیاط‌دار که تداغی‌گر سبک زندگی ایرانی در دهه ۶۰ می‌ماند. کارگردان سعی کرده از همین فضای محدود به شکل متنوع استفاده کند.

هم از فضای داخلی خانه و هم حیاط و فضای بیرونی آن. البته نماهایی از کوچه و محله هم می‌بینیم و یک سکانس هم در فضای کلاترری. در واقع بیشتر با سکانس‌های داخلی مواجه هستیم و فضای خارجی هم در درون خانه قرار می‌گیرد. خانه‌ای که هنوز به واسطه حضور مادر، فقط یک سقف و ستون نیست، نقطه امنی است تا فرزندان به آن پناه بیاورند و قهر خود را به مهر آن گره بزنند. یحیی و محسن، مثل مرتضی و محسن فیلم «ابد و یک روز» بر سر مراقبت از مادر و صیانت از خانواده دعوا دارند، اما فرقی‌شان این است که در اینجا معلوم می‌شود این دو برادر بی‌آنکه دیگری بداند و پنهانی، برای مادر قدم برداشتن.

اگر محسن فرصت حج را برای مادر فراهم کرده، یحیی هم قسیر دوطبقه برای او پیش‌خرید کرده است. گویی در اینجا مادر به نمادی از وحدت و همدلی در فرزندان تبدیل می‌شود تا همچون یک وطن مشترک باشد که همه فرزندان‌ش را در آغوش خود می‌گیرد. وقتی در پایان متوجه می‌شویم که یحیی با وجود اینکه شخصیتی منفی تصویرشده چه قدم مثبتی برای مادر برداشته و آن را پنهان کرده، هم نوعی آشنایی‌زدایی از کاراکتر رخ می‌دهد و هم قضاوت و داوری تماشاگر نسبت به او تغییر می‌کند تا یک غافلگیری اخلاقی صورت بگیرد.

در واقع در «این جمعیت قابل کنترل» ما دو کنش‌مندی از حافظه را در دو خوانش از فراموشی و به یاد آوردن شاهدیم. آلزایمر مادر از یک سو و فراموشی مادر توسط



عکس: محمد فخران

به بهانه حضور و اظهارات اخیر مدیرکل اداره نظارت و ارزشیابی سازمان سینمایی

تأمل و تعامل

مازیار معاونی

سازمان محسوب می‌شود و حتی در بهترین و مطلوب‌ترین شرایط اجتماعی و سیاسی کشور، تنش‌های خاص خود را دارد؛ چه برسد به اینکه بخشی از این دوران تصدی سه‌ساله با ناآرامی‌های پاییز سال ۱۴۰۱ مقارن باشد که دامنه آن گریبان بسیاری از سینماگران را هم گرفت و بر تنش‌های معمول حوزه کاری این اداره به میزان درخور توجهی افزود.

با این اوصاف، آیا ادعوت صرف از مقام مسئول این اداره‌کل و اعطای فرصت کافی به او برای دفاع از عملکردش، به‌ویژه در مقوله رفع توقیف از آثار توقیفی و بلاتکلیف و فاقد مجوز بدون دعوت از کارشناس یا کارشناسان خبره دیگری که به موضوع اشراف کامل داشته باشند، در دایره مأموریت سازمان صداوسیما و عنوان تنها رسانه مجاز تلویزیونی کشور که وظیفه نمایندگی افکار عمومی را برعهده دارد، توجیه‌پذیر و صادق بی‌طرفی تلویزیون است؟ آیا این امکان وجود نداشت که به‌جای رویکرد تک‌صدایی، از حضور فیزیکی یا آنلاین کارشناس دیگری که لزوماً متعلق به جبهه فکری مقابل آقای سهرابی هم نباشد ولی بی‌طرفی در نگاه به موضوع را حفظ کند، بهره جست تا بحثی پویاتر شکل بگیرد؟

نکته بعدی، فهرست بلندی است که جناب سهرابی در پاسخ به درخواست معاون سابق اداره نظارت و ارزشیابی در مصاحبه اخیرشان ارائه کرده‌اند، فهرستی مشتمل بر آثار شناخته‌شده و گمنام‌تر توقیفی که بنا به اظهارات جناب سهرابی، از آنها رفع توقیف شده و نیز آثار زیرزمینی و بدون مجوزی که به گفته ایشان با نگاه مساعد

فرزندان از سوی دیگر. قصه این دو شکل فراموشی را در کنار هم روایت می‌کند.

مادری که دچار فراموشی شده و فرزندانی که یک‌دیگر را متهم می‌کنند که مادر را فراموش کرده‌اند. اما درنهایت آنچه می‌فهمیم این است که مادر آلزایمری هنوز آرزوی بزرگش که برآمده از ایمان و عشق است فراموش نکرده و فرزندان هم هنوز به خاطر عشق مادر برای خوشحالی و رضایت او دغدغه دارند و قدم برداشته‌اند. یکی آشکارا و پرسروصدا، و دیگری پنهانی و بی‌سروصدا. این روایتی از حکایت عشق است که هرگز نمی‌میرد.

فیلم توانسته حس و حال عاطفی و قصه دلخوری

و دل‌بستگی توامان خانواده ایرانی را به‌خوبی به تصویر بکشد و در این بازنمایی به نگاهی جزئی‌نگر التزام داشته. برخی از ریزه‌کاری‌های رفتارشناختی در سبک زندگی ایرانی در میان تنش‌ها و قهر و آشتی‌ها به درستی و با دقت اجرا شده و دیالوگ‌ها هم به موقع به کمک آن آمده است.

خوشبختانه فیلم‌ساز تلاش کرده تا در نمایش

لحظه‌های عاطفی و حس‌ی، اندازه نگه دارد تا در ورطه سانتی‌مانتالیسم اخلاقی نیفتد. همین ویژگی موجب‌شده تا کشش و واکنش‌های عاطفی باورپذیر شود. تلاش برای حفظ لحن رئالیستی قصه و واقع‌گرایی در بازنمایی روابط و مناسبات خانواده ایرانی از جمله مهم‌ترین نقاط قوت فیلم

است و ای کاش پایان آن که لحظه حضور خان جون در آن کعبه ساختگی و نمادین را به تصویر کشیده با پردازش بیشتری همراه می‌شد. هم از حبت زیبایی‌شناسی و هم از منظر روان‌شناختی.

با این‌حال «این جمعیت قابل کنترل» را می‌توان فیلمی دغدغه‌مند نسبت به منزلت خانواده و صیانت آن دانست؛ خانه و خانواده‌ای که هویت و حریت ایرانی ما منوط به حفظ حرمت آن است.

اخبار برگزیده



نمایش ۳ مستند مهم تاریخ سینمای ایران در موزه سینما

سه مستند مهم تاریخ سینمای مستند با نام‌های «یا ضامن آهو»، «تپه‌های قیطریه» و «پ مثل پلیکان» از ساخته‌های پرویز کیمیایی، در موزه سینما نمایش داده می‌شود.

در ادامه، نمایش‌های ویژه فیلم‌های مستند در موزه سینما تحت عنوان «شب‌های مستند» با مشارکت انجمن صنفی تهیه‌کنندگان سینمای مستند، فیلم‌های «یا ضامن آهو»، «تپه‌های قیطریه» و «پ مثل پلیکان» روی پرده سالن فردوس موزه سینما می‌رود.

در نشست شب‌های مستند که روز دوشنبه ۱۸ تیر ساعت ۱۷ برگزار می‌شود، «محمد مقدم»، مستندساز و «مهرداد فرانهای»، منتقد و پژوهشگر سینمای مستند درباره فیلم‌ها صحبت خواهند کرد.

«یا ضامن آهو» مستندی است که در آن به موضوع رازونبازهای زائران حرم مطهر رضوی و آداب زیارت در حرم پرداخته شده است.

«تپه‌های قیطریه» در سال ۱۳۴۷، شاهد یکی از بزرگ‌ترین اکتشافات باستان‌شناسی دنیا بود و در یک عملیات عمرانی از تپه قیطریه ۳۵۰ کور باستانی، تدفین‌های یک نفره و دو نفره و نزدیک به پنج‌هزار شیء، سالم برنزی و سفالی به دست آمد. بازگیری آقا سیدعلی میرزا در ۲۵ دقیقه روایتی شاعرانه از انتظار و رسیدن ارانه می‌کند. انتظار و وصل مردی که از جوانی در خرابه‌های ارگ طبس زندگی می‌کرد و ۴۰ سال به شهر نماند.

دیمین شزل در پاییز بار دیگر روی صندلی کارگردانی می‌نشیند

مه‌ر: ماه آوریل، دیمین شزل ساخت فیلم بعدی خود را با پارامونت نهایی کرد. از این فیلم که گفته شده داستانش در یک زندان می‌گذرد، به‌عنوان درامی با بودجه متوسط یاد شده که تا حدودی اکشن هم هست. حالا شنیده‌ها حاکی از آن است که تولید این فیلم در اکتبر آغاز می‌شود تا سال ۲۰۲۵ راهی سینماها شود. «بابل» آخرین فیلم شزل بود که با بودجه نزدیک به ۱۰۰ میلیون دلاری ساخته‌شده و ۶۳ میلیون دلار فروخت و درنهایت ۸۷ میلیون دلار به پارامونت ضرر زد. هرچند در کمال تعجب این فیلم در فرانسه فیلم موفقیتی نبود و هم نظر منتقدان را جلب کرد و هم تماشاگران را به سینماها کشاند.

شزل زمستان گفت نگارش یک فیلم‌نامه جدید را به پایان برده اما نمی‌داند پس از ناموفق بودن «بابل»، هالیوود چگونه از وی استقبال می‌کند.

شزل در مقام کارگردان سازنده «ضربه شلاق»، «لالا لند» و «نخستین انسان» است و باید گفت «بابل» گرچه مشکلاتی داشت، اما دید سینمایی عالی و دیوانه‌کننده آن شایسته چنین مخالفتی نبود.

این کارگردان ۳۹ ساله که تحصیلات سینمایی خود را در دانشگاه هاروارد انجام داده، فعالیت رسمی خود را از سال ۲۰۰۸ آغاز کرده است. وی که ابتدا بیشتر فیلم‌نامه‌های آثار درجه ۲ ترسناک را بازنویسی می‌کرد تا بتواند درآمدی داشته باشد، نخستین فیلم خود را با عنوان «گای و مدلین روی نیمکت پارك» در سال ۲۰۰۹ ساخت و توانست نام خود را مطرح کند. اولین موفقیت جدی شزل سال ۲۰۱۴ و با ساخت فیلم «ویلش» یا «ضربه شلاق» رقم خورد که ۵ نامزدی اسکار برای بهترین فیلم، بهترین فیلم‌نامه اقتباسی، بهترین بازیگر نقش مکمل مرد، بهترین صداپردازی و بهترین تدوین کسب کرد و به جز ۲ مورد اول، بقیه جوایز را به دست آورد.